

طلوع از مغرب

یک در احوال و آرای شمس مغربی

وحید عمرانی
کارشناس ارشد زبان
و ادب فارسی

چکیده

شمس مغربی از شاعران و عارفان نامور نیمه دوم قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری در ایران است. او از مشایخ برجسته طریقت در تبریز و از صوفیان صافی بوده و شاگردان و مریدان بسیاری را پرورش داده است که برخی از آنان از مشایخ شاخص طریقت به شمار می‌روند. شمس مغربی قائل به نظریه وحدت وجود بوده و این مضمون بارها و بارها در دیوان وی تکرار شده است و تقریباً تمامی اشعارش حول محور همین مضمون می‌چرخند. عمده شهرت وی به خاطر تبلیغ و تفسیر اندیشه‌های این عربی است. در بیشتر منابع و تذکره‌ها او را از علمای بزرگ و عرفای نامی به شمار آورده‌اند. وی در زمان خود در تبریز نفوذ و جایگاهی ویژه داشته و مردم تبریز به او بسیار علاقه‌مند بوده‌اند و در هنگام مصائب و مشکلات به درگاهش روی می‌آورده‌اند. در منابع، کرامات بسیاری برای شمس مغربی قائل شده‌اند که معرفت شخصیت معنوی و جایگاه بلند وی در عالم عرفان است. در این مقاله سعی بر این بوده است که خطوط شخصیت و جایگاه شمس مغربی در حوزه ادب و عرفان ایران زمین تا حدودی ترسیم شود و یک معرفی اجمالی از وی، پیران و استادان و شاگردان و مریدان او به عمل آید. همچنین سبک و سیاق و جایگاه شعر وی، فرازهای عرفانی و معنوی و ارتباطش با عارفان و شاعران معاصر و پیشین زمانش بررسی شود.

کلیدواژه‌ها:

شمس مغربی، شعر، عرفان، وحدت وجود، کرامات.

و با این مقطع:

از کس و ناکس بپُر خاقانی آسان کز
جهان
هیچ صاحب درد را صاحب دیوانی
برنخواست

تخلص شاعر «خاقانی» است و او پس
از رسیدن به خدمت خاقان منوچهر،
پادشاه شروان، این تخلص را بر خود
نهاده و در آغاز، «حقایقی» تخلص
می‌کرده است.

پی‌نوشت

۱. (naysan may) - (امر. سریانی و عبری از
بابی [nisanu]!) ماه هفتم از تقویم سریانی،
مطابق ماه آوریل سال رومی (فروردین و
اردیبهشت) و آن دارای ۳۰ روز است:
«گرچه نیسانم خزان آرد، من اندر ذهن و
طبع - آتش نیسان و بل کاب خزان آورده‌ام.»
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۵۸)

|| باران ~ بارانی که در ماه نیسان بارد. ضح. -
قطره‌های باران نیسان را جمع می‌کردند و بر
آن‌ها دعاهایی می‌خواندند و به قصد سلامت و
استشفای نوشیدند.

۲. گل میخک.

۳. می انگوری.

منابع

۱. احمدی، احمد و دیگران؛ ادبیات فارسی ۳، سال سوم دبیرستان، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی، چاپ پنجم، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی وزارت آموزش، پرورش، ۱۳۸۲.
۲. خاقانی؛ دیوان، تصحیح ضیاءالدین سجادی، چاپ دوم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۷.
۳. خلف‌تبریزی، محمدحسین؛ برهان قاطع به اهتمام محمد معینی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۴. شمیسا، سیروس؛ بیان، چاپ نهم، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۸۱.
۵. کزازی، میرجلال‌الدین؛ گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۸.
۶. مددن کن، معصومه؛ بساز قلندر، برگزیده و شرح غزل‌های خاقانی، چاپ اول، تبریز، آیدین، چاپ نگین، ۱۳۸۴.
۷. معین، محمد؛ فرهنگ معین، چاپ هشتم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.

نام او ابو عبدالله شمس الدین محمد بن عزالدین بن عادل بن یوسف البزازی مشهور به مغربی و ملقب به ملا محمد شیرین است. به شهادت بیشتر منابع، مراجع و تذکره‌های موجود، وی در قریهٔ امد یا انبند از قرا و بلوک رودقات تبریز متولد شده و در همان جا نشو و نما یافته است. چنین شهره است که «چون بیشتر در دیار مغرب به سر می‌برد، تخلص مغربی اختیار کرد» (دولت‌آبادی، ۱۳۴۵: ۱۰۳۷). همچنین گویند چون در دیار مغرب از دست یکی از مشایخ، که نسبت وی به شیخ محی‌الدین عربی می‌رسد، خرقه پوشیده به مغربی معروف گردیده است (معصوم شیرازی، بی‌نا: ۲۲۳). او در بعضی از غزلیات نیز «شمس مغربی» تخلص کرده است.

مغربی را یار، شمس مغربی خواند به نام

گرچه شمس مغربی اندر جهان مشهور نیست (مغربی، ۱۳۸۱: ۸۳) بیشتر تذکره‌نویسان، از جمله جامی، سال وفات وی را ۸۰۹ هـ.ق می‌دانند. در مورد مولد و مدفن مغربی نیز اکثراً گویند در تبریز و در زمان شاهرخ بن تیمور گورکان وفات یافته و در همان شهر در گورستان سرخاب، حظیرهٔ بابا مزید دفن شده است. برخی دیگر نیز معتقدند که مولدش نایین و مدفنش اصطهبانات فارس است. در تذکرهٔ ریاض العارفین آمده است: «همانا چون شیخ مغربی نام، متعدد بوده‌اند، مردم اشتباه نموده‌اند. غالباً در باب تعیین مضجع آن جناب قول اول (تبریز) مقرون به صواب باشد. غرض شیخی مجرد و عارفی موحد است» (هدایت، ۱۳۴۴: ۲۱۳). به دلیل زلزلهٔ شدیدی که در حدود دویست سال پیش در تبریز رخ داده از مزار وی و بسیاری دیگر از عرفا در گورستان سرخاب اثری باقی نمانده است. در حال حاضر لوح یادبودی در محل مقبرهٔ الشعراى تبریز نصب گردیده و نام عارفان و شاعران برجسته‌ای که در آن مزار دفن بوده‌اند، از جمله شمس مغربی، در آن درج شده است. با توجه به آثار، تألیفات، اشعار و سخنان شمس مغربی و مطالبی که در مورد وی در منابع متعدد موجود است، شکی نیست که وی از صوفیه و در زمرهٔ مشایخ طریقت بوده است. لطفعلی بیگ آذر نیز در آتشکدهٔ آذر این مطلب را بی‌پرده و روشن بیان می‌کند (بیگدلی، ۱۳۳۶: ۱۴۳). تبریز در قرون ششم، هفتم و هشتم مطاف ارواح قدسی و مهبط الهامات غیبی بود. شهری که به قول مولانا، فرّ فردوسی داشت و شعشعهٔ عرشی و بلدهٔ الموحدین نامیده می‌شد (میرعابدینی، ۱۳۸۱: ۱۰). شمس مغربی در چنین محیطی به دنیا آمد، بالیده شد، سفرهایی کرد، بزرگانی را دید، به دیار خود بازگشت و بعدها خود در زمرهٔ یکی از مشایخ طریقت به شمار آمد. وی ابتدا به آموختن علوم ظاهری و معمول زمان خود پرداخت و پس از آن، وارد وادی طریقت گردید و با استفاده از محضر استادان بزرگ عرفان و مشایخ طریقت وقت، مراحل سلوک و آگاهی را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت. در ابتدای حال شمس مغربی چنین آورده‌اند که: «ابتدای حال و باعث جذبۀ آن خیر مال آن بوده که در وقت و زمانی و حین و اوانی که در تبریز به طلب علم مشغول بوده و استفادهٔ علوم دینی می‌کرده، روزی به طریق سیر بیرون آمده و گذرش به میدان افتاده و شخصی این بیت را می‌خوانده:

چنین معشوقه‌ای در شهر وانگه دیدنش ممکن

هر آنک از پای بنشیند به غایت بی بصر باشد
کمند بی بند «جذبۀ من جذبات الحق» بر گردن جانش افتاده،
سر در عالم نهاده و به خدمت بسیاری از اکابر رسیده و نسبت و
رابطهٔ درست داشته...» (کربلایی، ۱۳۴۴: ۶۷-۶۶)

در اکثر منابع و تذکره‌ها او را از علمای بزرگ و عرفای نامی به شمار آورده‌اند. مولوی محمد مظفر حسین صبا در تذکرهٔ روز روشن می‌نویسد: «محمد شیرین قدوة علماء عظام و زبدهٔ عرفای عالی مقام است.» رضا قلیخان هدایت در تذکرهٔ ریاض العارفین او را شیخی مجرد و عارفی موحد می‌داند. محمدعلی مدرس در ریحانهٔ الادب گوید: «وی از فحول موحدین و مشاهیر عرفا و صوفیه و شعرای با تمکین قرن نهم هجری می‌باشد که در معارف به حد کمال بوده و سوری پرشور و دلی پر نور داشته است.» حافظ حسین کربلایی در روضات الجنان وی را قدوة العارفین و زبدهٔ الواصلین نامیده است و صاحب لطائف الطوائف، مولانا فخرالدین علی صفی، او را از عرفای شعرا می‌داند. باید این مطلب را خاطر نشان کرد که مغربی نام در بین بزرگان تصوف متعدد بوده است و نباید شمس مغربی را با دیگران اشتباه گرفت. در کتاب طرائق الحقایق آمده است: «و باید دانست که مولانا محمد مغربی غیر از ابو عبدالله مغربی است که صد ساله در ۲۷۹، و غیر از ابوالحسن الاقطع مغربی است که در ۳۴۳ و ابوعثمان مغربی است که در ۳۷۳ و ابومدین مغربی است که در ۵۹۰ و عبدالرحیم مغربی است که در ۵۹۲ و ابوالحسن مغربی است که در ۶۵۴ و ابومحمد مرجانی مغربی است که در ۶۹۹ و شیخ اسحاق مغربی است که در ۷۷۶ مرحوم شده و هر یک از آنها نیز از معارف فرقهٔ صوفیه می‌باشند.» (معصوم شیرازی، بی‌نا: ۲۲۲) چه بسا مغربی نام بیش از این در بین سلاسل صوفیه وجود داشته اما بزرگان و مشایخ برجسته‌ای که به این نام مشهور بوده‌اند، مطمح نظر قرار گرفته‌اند. در بین معاصران شمس مغربی و در ارتباط با او بیش از همه خواجه کمال خجندی مورد توجه و اشاره قرار گرفته است. دربارهٔ ارتباط این دو در لطائف الطوائف آمده است: «میرزا میرانشاه فرزند امیر تیمور گورکان چون به حکومت تبریز رفت، به ملازمت مولانا محمد شیرین مغربی رسید که از عرفای شعر است و آنجا مرید شد و هر هفته یک بار به خانهٔ وی می‌رفت و بعد از چند وقت که به صحبت خواجه کمال خجندی رسید و لطافت صحبت او بدید، از مریدی مولانا محمد خود را باز چید و به ملازمت خواجه کمال پیچید و هر هفته دو بار به خدمت خواجه می‌رفت و مولانا محمد از آن صورت به غایت برنجید و دأب خواجه آن بود که هر صباح سفره می‌نهاد و تمام اکابر و اعیان تبریز به سر سفرهٔ او حاضر می‌شدند و هر روز خواجه را از آن جهت خرج کلی می‌افتاد. روزی میرزا میرانشاه کمری زرین، مرصع به جواهر قیمتی به طریق نذر گویان پیش خواجه فرستاد که این را خرج سفره کنید. خواجه بفرمود تا آن را بفروختند و بهای آن را که زر بسیار بود، بالتمام خرج یک سفره کردند و تمام خواص و عوام تبریز را بر سر آن سفره حاضر گردانیدند و هیچ کس نماند که نیامد، الا مولانا محمد شیرین و اتباع او که از آن سفره تخلف فرمودند. در آن مجلس،

میرزا میرانشاه از بزرگی پرسید که جهت چیست که مولانا محمد نیمده‌اند؟ گفت غالباً دردمندی دارند. میرزا از خواجه پرسید که چه دردی دارد؟ خواجه گفت درد کمر.» (صفی، ۱۳۶۷: ۲۳۰-۲۹۹)

به نظر می‌رسد که به صحت این جریان یا دست‌کم بعضی از این مطلب نمی‌توان اعتماد تام کرد؛ زیرا در بین ارباب کشف و شهود و عرفان و وارستگان از مسائل و تعلقات دنیوی چنین کدورتی بعید است. به خصوص اینکه شمس مغربی دارای مشرب اهل وحدت و معتقد شدید به نظریه وحدت وجود بوده است؛ تا حدی که در تمامی اشعارش این مضمون را به تکرار آورده و در مجموع، ایدئولوژی او بر این پایه بنیان‌گذاری شده است. ادوارد براون نیز این شبهه را برای دو تن از اهل صفا بعید می‌داند. (براون، ۱۳۳۹: ۲۴۰)

در مورد پیر و مراد شمس مغربی، جامی در نفحات الانس اشاره دارد که وی مرید شیخ اسماعیل سیسی است که او نیز از مریدان شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرینی بوده است. در مورد سلوک مغربی در نزد شیخ اسماعیل نیز مطلبی آورده است که نشان دهنده ذوق، نشئه عرفانی، کشف و شهود مغربی و برجستگی و پیشتازی او در خانقاه شیخ اسماعیل سیسی است. گوید: «وقتی شیخ اسماعیل سیسی - رحمه الله - درویشان را در اربعین می‌نشاند، خدمات مولانا (شمس مغربی) را نیز طلب داشته است. مولانا غزلی به این مطلع گفته و به عرض رسانیده است:

ما مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم
از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم

چون شیخ این غزل را شنید، وقت وی خوش شد و استحسان نمود.» (جامی، ۱۳۸۶: ۶۱۱)

در مورد سلسله مشایخ به دریافت خرقة شمس مغربی، در منابع تصوف و تذکرها و تفصیل سخن رفته است.^۴ شمس مغربی شاگردان و مریدان بسیاری را پرورش داده که برخی از آنان از مشایخ شاخص طریقت به شمار می‌روند. از این بین، یکی شیخ عبدالله شطاری مؤسس طریقه شطاریان و مؤلف رساله «اشتغال شطاریه» است که از جمله خلفا و جانشین این مرد بزرگ بوده و از دست وی خرقة پوشیده و شطاری لقب یافته و از طرف او برای ارشاد مردم به هندوستان رفته و در سال ۸۳۲ هـ.ق در آنجا وفات یافته است. (تربیت، ۱۳۷۸: ۵۰۵) از دیگر مریدان و شاگردان مغربی، خواجه عبدالرحیم خلوتی و پدر وی، شمس‌الدین محمد اقطابی مشرقی تبریزی، است که هر دو از بزرگان، فاضلان و برگزیدگان وقت بوده‌اند. یکی دیگر از مریدان مغربی، که رد کوتاهی از او در منابع قدیم یافت می‌شود، فردی به نام «مولانا عوض شاه» است که به خدمت مغربی رسیده بوده است و از جمله خاصان مجلس او به شمار می‌رفته و در کتاب روضات الجنان حکایتی درباره وی نقل شده است. از جمله نکاتی که از این حکایت دریافت می‌شود، این است که مغربی بینش و بصیرت ویژه‌ای داشته و قادر بوده است مردان خدا را در هر کسوت و لباس و جایگاهی تشخیص بدهد. برای شمس مغربی نیز، همانند سایر مشایخ طریقت، کراماتی قائل شده‌اند که در جای جای منابع به صورت پراکنده ذکر شده است. از جمله این موارد و از غریب‌ترین آنان، واقعه فوت اوست که اگر

گفته حافظ حسین کربلایی صحیح باشد، نوعی مرگ اختیاری نظیر مرگ برخی از مردان بزرگ حق بوده است. این واقعه در روضات الجنان چنین شرح داده شده است: «صورت واقعه هائله فوت حضرت مولانا بر این منوال بوده که چون میرزا ابوبکر، ولد میرانشاه بن امیر تیمور گورکان، از سپاه قرايوسف منهزم گشته تبریز را گذاشته به قلعه سلطانیه رفت، از ولایت همدان و درگزین و قزوین سپاه جلادت آیین درهم کشیده به عزم انتقام و ستیز متوجه تبریز گشت، گویا به او رسانیده بودند که مردم تبریز فتنه‌انگیز با قرايوسف متفق‌اند و این فتنه‌انگیزی از جانب ایشان است. در این اثنا مکرر ایمان مغلظ یاد کرد: این نوبت که تبریز را در حیطة فرمان خود در آرم، بعد از قتل عام خاک آن دیار را مانند گرد و غبار برانگیزانم که نه از تبریز اثر ماند و نه از تبریزیان خبر. مردم تبریز که این خبر شنیدند، از روی اضطراب و اضطراب به خدمت مولانا شتافتند و صورت حال به موقوف عرض آن مخدوم ستوده خصال رساندند و در آن ولا مرض طاعون نیز در تبریز بود. مردم فریاد برآوردند که از یک جانب مرض طاعون و از یک جانب این نوع خصم حرون، آیا حال این جمع شکسته بال زبون چه خواهد شد؟ حضرت مولانا متفکر شده تبریزیان اضطراب تمام می‌نمودند؛ فرمودند: «ای عزیزان این کار مشکلی است که واقع شده بی تدبیر و تفکر صورتی پیدا نمی‌کند. اضطراب مکنید؛ دل به حق بندید و صبر کنید.» بعد از ساعتی سر برآوردند از مراقبه و فرمودند: «جانی دادن و جهانی ستاندن آسان نیست. به درگاه الهی بار یافتیم، صورت حال معروض شد، قربانی طلب داشتند تا این بلا دفع گردد؛ ما خود را قربان ساختیم. فردا ما از این دار فنا رحلت می‌کنیم. نعلش ما را به سرخاب می‌برید و در حظیره بابا مزید مدفون می‌سازید، چون از آنجا باز می‌گردید، لشکر میرزا ابابکر منهزم گشته به صد هزار پریشانی و بی‌سامان به طریق گدایی به در خانه‌های شما واقع خواهند شد.»

چون تبریزیان این شنیدند زبان به دعا و ثنای آن مخدوم عظیم المثال گشودند و گفتند: «ما وجود شریف شما را خواهیم؛ گواز ما اثر مباحش.» حضرت مولانا فرمودند: «چنین شد.» به هر حال تبریزیان از خدمت مولانا بیرون آمدند و هر کدام به منزل خود رفتند و امیر قرايوسف (ترکمان) به اتفاق امیر بسطام جاگیر و جمع کثیر از سرداران آذربایجان مستعد مقابله و مقاتله شده در حوالی سردرود تلاقی فریقین روی نمود؛ از هر دو طرف دلبران روزگار قدم در میدان پیکار نهادند. نخست از جانب امیر قرايوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا ابابکر تاخته دو کس از مردم نامی را ناچیز ساخت و پیر عمر بیگ و بیرام بیگ و جلال‌الدین خلیفه نیز جمعی را زخم زده گریزانند. میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود، مانند شیر دلیر که روی به صید آهو و نخجیر آورد، به میدان تاخت و جلال‌الدین دیزک را از پشت زین بر زمین انداخت و لشکر قرايوسف را که پیش آمده بودند، منهزم ساخت. هر دو لشکر درهم آمیختند و در پایان، آنچه حضرت مولانا محمد مغربی فرموده بودند، صورت پیدا کرد و امیر قرايوسف به فتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را حکم

قصاص فرمود و صورت این واقعه در اواخر سنهٔ تسع و ثمان ماه بوده.» (کربلایی، ۱۳۴۴: ۷۲-۷۰) مریدش خواجه عبدالرحیم خلوتی ماده تاریخی برای فوت وی سروده که البته عدد آن برابر با سال ۸۱۰ ه.ق است و به گفتهٔ صاحب روضات الجنان چون تاریخ خوبی پیدا کرده و این قضیه در آخر سنهٔ تسع وقوع یافته، تسامحی نموده است. اینک ماده تاریخ (همان: ۷۵):

چون مغربی از مغرب تن رفت به مشرق
در جنت فردوس بدیدم که به سیر است
پرسیدمش از عاقبت و سال وفاتش
خندان و خرامان شد و فرمود که خیر است

آری او که عمری را در خدمت به خلق طی کرده بود، مرگش را نیز در جهت خدمت به مردم و حفظ جان و مال آنان قرار داد و به وصال معشوق نائل گشت.

آثار شمس مغربی عبارت‌اند از:

۱. دیوان اشعار: شامل اشعار عربی و فارسی در قالب‌های غزل، ترجیع، رباعی، قطعه و همچنین فهلویات و دوبیتی‌های آذری که به سال ۱۲۸۷ در بمبئی چاپ سنگی شده است.

۲. نزهة الساسانیه

۳. مرآة العارفین یا اسرار فاتحه (در تفسیر سورهٔ فاتحهٔ الکتاب)
۴. در درالفرید فی معرفة التوحید: این اثر مشتمل بر سه اصل توحید و افعال و صفات خدا به زبان فارسی است که آن را در گیلان تألیف کرده است. (تربیت، ۱۳۷۸: ۵۰۵)

۵. جام جهان نما یا کلیات علم توحید و مراتب وجود.

در مورد اشعار شمس مغربی نظرها متفاوت است. ذبیح‌الله صفا اشعار مغربی را تکراری و بدون لطف و دل انگیزی سایر اشعار عرفانی فارسی ارزیابی می‌کند (صفا، ۱۳۷۸: ۱۱۳۹). از طرفی، حافظ حسین کربلایی اشعار او را لطیف و حرز جان و تعویذ روان عارفان جان بر می‌شمرد. (کربلایی، ۱۳۴۴: ۶۶) و مولوی محمد مظفر حسین صبا ابیات دیوانش را مطمح انظار اولوالابصار می‌داند. (صبا، ۱۳۴۳: ۷۵۳) سید ضیاء‌الدین سجادی گوید: «شعر مغربی عارفانه است؛ البته عالی نیست اما بعضی غزل‌های لطیف و جالب دارد». اما اگر از انصاف نگذریم، در بین شاعران ادب فارسی که به نظریهٔ وحدت وجود معتقد بوده و بدان توجه کرده‌اند، شمس مغربی نیز جایگاهی دارد و اشعارش از لطف و آبداری خالی نیست. مغربی از بین شاعران قبل از خود به عارفانی نظیر سنایی، عطار و فخرالدین عراقی نظر و تعلق خاطر داشته است و تأثیر سبک و روش آنان در اشعار وی دیده می‌شود. خود گوید (مغربی، ۱۳۸۱: ۶۷).

نقش این موج بحر بی‌پایان/ مغربی و سنایی است و سنا^۵

تأثیر آرا و افکار شیخ محمود شبستری نیز در اشعار شمس مغربی دیده می‌شود. از شاگردان شبستری یکی شیخ اسماعیل سیسی است که پیر و مرشد مغربی بوده و پیوند افکار مغربی و شبستری از طریق مرشدش اسماعیل سیسی صورت گرفته است. شیخ محمد لاهیجی نیز در شرح اشعار شبستری در کتاب مفاتیح

الاعجاز فی شرح گلشن راز جا به جا به اشعار مغربی، چه با ذکر نام و چه بدون ذکر نام، استشهد کرده و به توجیه و تفسیر افکار شیخ محمود شبستری پرداخته است (میرعابدینی، ۱۳۸۱: ۲۲).

مغربی دو ترجیع بند دارد که یکی در موضوع وحدت وجود و توحید است و هاتف اصفهانی در ترجیع بند خود به آن نظر داشته است. مغربی با حافظ معاصر بوده و شاید به حافظ نیز نظر داشته و بعضی از غزل‌های مغربی ظاهراً مانند شعر حافظ است اما نشانه‌های صریح و روشن بر تقلید و تتبع او نیست (سجادی، ۱۳۳۶: ۴۰۵). همچنین از همام تبریزی نیز تأثیر پذیرفته و یکی از غزل‌های ملمع همام را استقبال کرده است. در مورد فهلویات مغربی ضیاء‌الدین سجادی به مقاله‌ای از ادیب طوسی اشاره کرده است و می‌گوید: «فهلویات مغربی از حیث لهجه و خصوصیات زبانی شبیه فهلویات شیخ صفی است؛ جز آنکه شیخ به لهجهٔ مردم اردبیل و مغربی به لهجهٔ حوالی تبریز شعر گفته است.» (همان: ۴۰۶) اشعار شمس مغربی هرچند که در ساحت معنای نخستین خود بسیار روشن و گویا هستند، در دلالت معنا یا معانی ثانویهٔ خود فوق‌العاده پیچیده، مبهم و نمادین به نظر می‌رسند. این ابهام از آنجا ناشی می‌شود که وی با توجه به محدودیت ساختاری غزل، امکان توضیح کامل اندیشه‌ها و واژگان خاص خود را ندارد و از بسیاری واژه‌ها بار بار نمادین فرهنگی، شخصی و فرا رونده بهره گرفته است. وی به حکم سرشت شعر، به جای بیان مستقیم اندیشه‌های خود غالباً آنها را به صورت غیرمستقیم و به واسطهٔ موضوعی دیگر بیان می‌کند و این همان امری است که شعر را به قلمرو بیان نمادین می‌برد. مهم‌ترین واژه‌های نمادین اشعار شمس مغربی، که در شعر وی بسامد نسبتاً بالایی هم دارند، عبارت‌اند از: آفتاب، ماه، دریا، آینه، دیده، می و کلمات هم خانوادهٔ آنها، عشق و واژگان مربوط به آن، پرندگان و صحرا. در اشعار شمس مغربی رابطهٔ معنای پنهان و آشکار شعر چندان پیچیده نیست و با اندک تأویلی به کمک نشانه‌های موجود در متن می‌توان به معنای مورد نظر گوینده دست یافت. با این حال، شعر وی سرشار از نمادهای عمیق فرهنگی و فرا رونده است. (صرفی، ۱۳۸۱: ۶ و ۲۹)

پی‌نوشت

۱. جامی (نفحات الانس)، رضا قلی‌خان هدایت (مجمع الفصاح، ج ۴: ۵۸)، خواند میر (حبیب السیر)، خیام‌پور (فرهنگ سخنوران: ۵۵۶)، محمدمظفر حسین صبا (تذکرهٔ روز روشن: ۷۵۳)، (تذکرهٔ نتایج الافکار: ۶۱۶).
۲. برای نمونه در این بین ابومدین غوث تلمسانی یا همان ابومدین مغربی، که محمد معصوم در این زمینه از وی نام می‌برد، خود یکی از بزرگ‌ترین مشایخ صوفیه در زمان ابن عربی بوده و این عربی بیش از حد وی را می‌ستوده و تکریم می‌کرده است تا حدی که او را از جملهٔ «رجال الغیب» می‌داند. این پیر طریقت چندان بزرگ و مشهور بوده که حتی شماری از استادان و مشایخ ابن عربی از جملهٔ شاگردان، مریدان و مصاحبان او بوده‌اند.
۳. شأن، کر و فر
۴. مراجعه شود به روضات الجنان و جنات الجنان نوشتهٔ حافظ حسین کربلایی، صفحات ۶۷، ۶۸ و ۶۹.
۵. در جایی دیگر گوید: وز موج او شده است عراقی و مغربی/ وز جوش او سنایی و عطار آمده.